

به نام خدا  
سراغز  
درود بر قطع جیبی  
و کاغذ کاهی

بعد از ظهر طولانی و گرم تابستان، سکوت و آرامش، خلوت و رخوت شکننده، کوچه های همیشه پر از بچه، کتابی که حتی یک کودک هم با پول تو جیبی اش می توانست بخرد و خسته از بازی هفت سنگ و وزو بشینند به خواندن. صفحات که به سوی پایان می روند، هم اشتیاق دانستن آخر ماجرا بیشتر می شود، هم ترس از تمام شدن کتاب و بیرون آمدن از دنیایش.

کودک با سر سنگین از تأثیر شخصیت ها و روایط، یادداشت های صاحب قبلی کتاب را از گوشه های صفحات می خواند و سطرهایی را که زیرشان خط کشیده شده بود و آبیانا تقدیم نامچه کتاب را و تصور اینکه او چه طور کسی بوده و الان چند ساله شده و چه کاره است!

اما لحظه ای بعد اشتیاق خواندن با سرمتی پرشاد تر به پایان کتاب می کشاندش، داستان های مجید، علی اشرف درویشیان و برادرهایش! شوخی های عزیزتسین، رمان های جین آستین و... گهگاه خبری که برخی از داستانها، فیلم هم شده اند.

حالا همان کودک با پول تو جیبی اش نمی تواند کتابی بخرد یا روی بساط کتافروش ها خم شود و سر صبر انتخاب کند، از این قفسه ۲۰۰ تومان و آن قفسه ۲۵۰ تومان هم چیز نداند! گویی بدست نمی آید. کودک امروز معیوبی می شود اگر بتواند خود را به دم دست ترین بازی کامپیوتری برساند و اگر هم اصلاً وضعیت خوب نباشد برو سراغ همان هفت سنگ قدیمی با یک توپ خوب پشمالی ماهوتی، اگر یار برای بازی داشته باشد.

چند سالی است که موضوع "بسته بندی" باب روز است. مشکل صادرات است و زیربنای همه مشکلات! تا اینکه، به تدریج محصولات تولیدی داخلی فارغ از کیفیت خودشان، در بسته بندی های تازه و فاخری دارند عرضه می شوند. از جمله محصولات فرهنگی و کتاب.

مصرف اسراف گریانه کاغذ، چاپ گران تر و جلد اعلا تر و یک بسته دیگر که آن بسته بندی قبلی را تکمیل می کند. یک کتاب با بسته بندی حماقت بار و بهای گران تبدیل می شود به یک کالای لوکس.

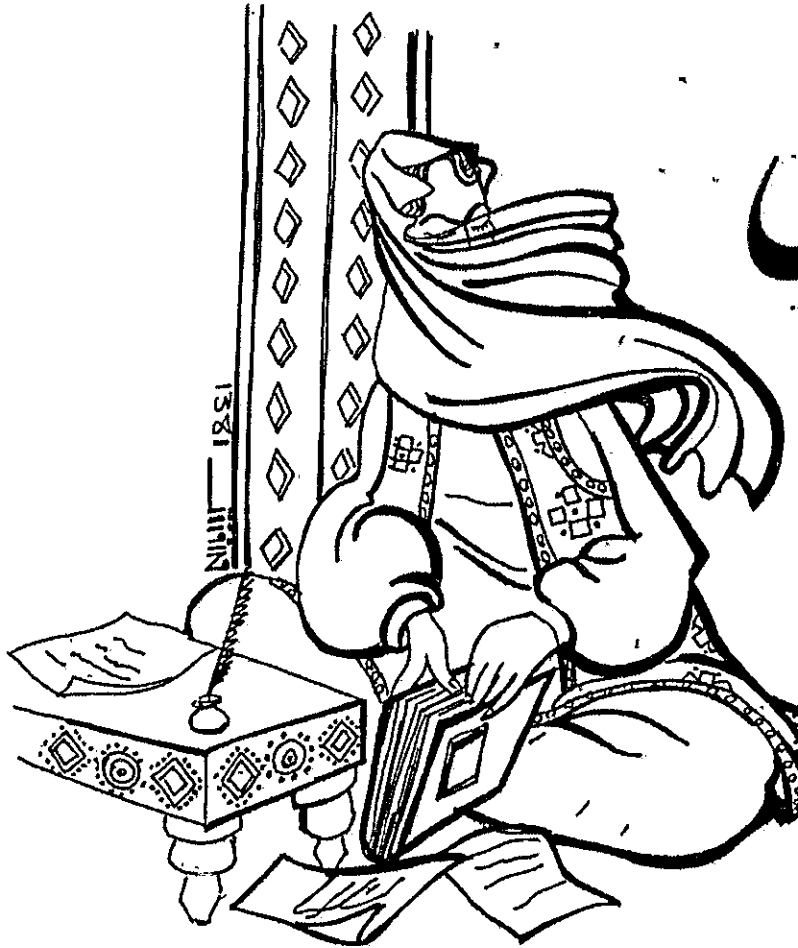
بعد در یک مغازه لوکس به نام کتاب فروشی عرضه می شود که کودک و بزرگسال معاد به کتاب، از راه رفتن در فضای متکلف آن و تماشای کتاب ها معذب است، اگر جرأت کند و کتاب را توری هم کند، از دیدن قیمت کتاب می فهمد که چایش آنجا نیست. چه کسی می تواند او را به خواندن این کتاب های سه چهار هزار تومانی یا چند ده هزار تومانی تشویق کند؟ کتابخانه ها هم که بر همه واضح و مبرهن است، اگر بتوانی از موافقتان سر راه عضو شدن، گذر کنی، کتاب مورد نظرت را بیا ندرند یا نمی دهند یا در انبار است یا خریداری نشده یا مرجع است و یا... که رایج ترین کار در این جور مواقع، گذشتن از خیر آن است.

سر آخر، می توان گفت لعنت بر بسته بندی لوکس و درود بر یک رمان پر شور و جذاب که در قطع جیبی و با کاغذ کاهی چاپ شده باشد تا بتوانی در خیابان و تاکسی و اتوبوس و ساعتهای انتظار، همراه داشته باشی.

رحیم نعمت اله

# جهان ملک خاتون

## غزلسرای قرن هشتم



در اولین شماره سال ۸۱ تقالی به دیوان جهان ملک خاتون بزینم و این بار به جای دیوان حافظ، دیوان او را برگزیدیم. که هم عصر بوده اند اما طی این قرون جز نامی در تذکره ها کسی با اشعار او آشنایی نیافته. کتابخانه ملی پاریس دیوان شاعره قرن هشتم ما را بهتر از خود ما نگهداری می کند.

جهان بالغ بر پانزده هزار بیت در دیوان خود دارد سرشار از شور احساس اندوه، درد تنهایی و عشق باید او را به خاطر جسارتی که در گردآوری اشعار و طبع دیوان خود، به خرج داد ستود.

یار عشق تو مرا بر دل و جانست هنوز مهر روی تو بدان مهر و نشانست هنوز سر عشقت که نکریم ملا در همه عمر

در درون دل غم دیده نهانست هنوز گرچه یاد از من دلخسته نیاری هرگز روز و شب توام ذکر زیانست هنوز تاریخ حوروش از دیده ما پنهان هنوز خونم از دیده غم دیده روانست هنوز آتش مهر رخت زانگ جهانسوز افتاد خوی بر آن چهره زیبات عیانست هنوز گرچه از ناز و تکبر به سر ما بگذشت دیده ام در پی آن سرو روانست هنوز گفتمش جان به سرکار تو کردم گفتا ای مستمیده ترا خود غم چنانست هنوز گفته بودی که تو با ما نه چنانی. که بدی عشقت ای دوست به جانست که چنانست هنوز صد از این جور و جفا گر بکنی بر دل من تا باید مهر تو در جان جهانست هنوز

و دو رباعی از جهان:  
هر روز به شیوه ای و لطفی دگری  
چندانکه نظر می کنم خوبتری  
گفتم که به قاضی برمت تا دل خویش  
بستانم و ترسم دل قاضی پبری

گفتم که دگر چشم به دلبر نکم  
صوفی شوم و گوش به منکر نکم  
دیدم که خلاف طبع موزون منست  
توبت کردم که توبه دیگر نکم

### جهان خاتون؛

#### شاعره نامدار و گمنام

بیادالدین خراسانی

ملک خاتون که بیشتر به جهان خاتون معروف است شاعره نامدار و گمنام قرن هشتم هجری اهل شیراز هم روزگار حافظ و عیبذ زاکانی است.

دولت شاه سمرقندی صاحب تذکره الشعرا و "ظریفه" مستعده روزگار و جویله دهر و شهره شهر می خواند و در فصلی که در کتابش به عیبذ زاکانی اختصاص داده می گوید که عیبذ را با او مناظره و مشاعره بوده. گویا جهان خاتون در خانه خود محفل و یا انجمن ادبی تشکیل می داده که به نوشته مؤلف تذکره الخواتین در آن محفل بسیاری از شاعران آن روزگار آمد و شد و شعر خوانی داشته اند و این حاکی از ذوق سرشار و چیره اجتماعی و تمکن مالی جهان خاتون بوده است. جهان خاتون همسر خواججه امین الدین وزیر شاه شیخ ابواسحاق (ممدوح حافظ) بوده است.

عیبذ زاکانی در رابطه زناشویی جهان خاتون شعری خطاب به همسر او خواججه امین الدین سروده است.

گویانسته ای از دیوان جهان خاتون نزد ادوارد براون بوده که در کتاب تاریخ ادبی اش چندلز سجدی تا جامی از آن یاد کرده است و به نوشته سعید نفیسی نسخه دیگر از این دیوان در کتابخانه ملی فرانسه نگهداری می شود می توان گفت که چاپ نشدن دیوانش و مطرح نشدن خود او در تواریخ ادبی - مگر به کوتاهی - از آن روی است که بسیار طنز پرداز بوده و پیشترین شعرهای او در مناظره و مشاعره طنز آمیز و گاه هجو آمیز یا عیبذ زاکانی بوده است. نام او شرح حال کوتاه یا نسبتاً بلندی از او در بسیاری از تذکره ها آمده که اکثر معتبر تر را یاد می کنیم:

- ۱- زنان سخنور تألیف علی اکبر مشیر سلیمی تهران - علمی ۱۳۳۵ صفحه ۱۶۲
- ۲- از رایحه تا پروین اثر کشاورز صدر - تهران بی تاریخ صفحه ۱۰۵ تا ۱۰۷
- ۳- خیرات حسان نوشته محمد حسن خان اعتماد السلطنه نسخه خطی محفوظ در کتابخانه دانشنامه ادب پارسی ورق ۹۲
- ۴- تذکره دولت شاه سمرقندی تهران علی خاور ۱۳۶۶ صفحه ۲۱۸

### جهان ملک خاتون و حافظ

نگاهی تطبیقی به دو غزل زیر نشان از رابطه شعری و مناظره حافظ و جهان ملک خاتون دارد که به عنوان نمونه ای از چندین غزل آورده شده. برخی اعتقاد دارند که شاید جهان ملک خاتون همان شاخه نبات حافظ باشد که هنگام نقال به دیوان حافظ، خواجه را به او قسم می دهند

ما ترا دلدار خود پنداشتیم  
وز تو چشم مردمی ها داشتیم  
تخم مهر رویت ای نامهربان  
سال ها در وادی جان کاشتیم  
هر چه کردی بامن از جور و جفا  
گرچه آن بد بود نیک انگاشتیم  
تا نهادی دل به مهر دیگران  
ما امید از لطف تو بر داشتیم  
سالها نارایت مهر و وفا  
عاشقانه در جهان افراشتیم  
چون جفا و جور از حد در گذشت  
کار خود را با خدا بگذاشتیم  
گر به ناحق غمزه اش خونم بر ریخت  
جانم حق را فرو نگذاشتیم  
جهان ملک خاتون  
ما زیاران چشم یاری داشتیم  
شود غلط بود آنچه می پنداشتیم

طی ملاقات جهان خاتون و حافظ، خواجه حافظ این غزل خود را برای جهان می خواند:  
در دم از یار است و درمان نیز هم  
دل فدای او شد و جان نیز هم  
و هنگامی که به این بیت رسید:  
اعتمادی نیست بر کار جهان  
بلکه برگردون گردان، نیز هم  
جهان خاتون فی الیداه سرود:  
حافظ! این می پرستی تا به کی  
می ز تو بیزان و مستان نیز هم

### دیباچه دیوان جهان ملک خاتون

درج عصمت، خاتون قیامت، فاطمه زهرا، رضی الله عنها، تلفظ نفرمودی به اشعار، از جمله، این بیت از آن حضرت با عظمت است:  
ان النساء ریاحین خلقن لکم  
و کلکم تشتهی شم الریاحین  
... و دیگر خواتین عجم مثل پادشاه خاتون و قتلغ شاه خاتون هر یک بر حسب استعداد درین میدان اسب هوس را جولان داده اند.

این ضعیفه نیز اقتدایه ایشان نموده و ملزم این جسارت گشت؛ اگر چه گفته اند:  
حدیث نظم کار هر کسی نیست  
متاع شعر بار هر کسی نیست  
سخن را دستگاه فضل باید  
سخن بی عون دانش بر نیاید  
برداشت از کتاب منظور خردمند  
بررسی احوال و گزیده اشعار  
جهان ملک خاتون  
پروین دولت آبادی - ۱۳۶۷



### خوش درخشید ولی

#### دولت مستعجل بود

پوران فرخزاد

هنری میاسه مستشرق معروف فرانسوی در باره جهان ملک خاتون گفته است: "سراسر اشعار جهان ملک خاتون سرودی عاشقانه است اسمی که در عین حال که مزه و معصوم و فریبنده است دقیقاً انسانی نیز می باشد." جهان ملک خاتون شعرهایی زیبا، محکم و استوار دارد. پس از فائق آمدن بر تردید و ترس و دودلی به خاطر جمع آوری اشعارش، سرانجام دیوانش را به نگارش می سپرد بعدها دیوان گم می شود و از پس سده ها جز نامی و سطر چند، در معرفی این شاعر در تذکره ها، شرح حال یا شماری از او یافت نمی شود.

تا اینکه دیوان او در کتابخانه ملی پاریس پیدا می شود و اشعاری از او توسط خاتم دولت آبادی در "منظور خردمند" به جامعه ایرانی معرفی می شود. در جوانی قدر خود شناختیم این زمان حاصل جوی در باختیم چون گذشت از ما چو یاد صبحدم نیک و بد را این زمان پشناختیم ای بسا مرغ هوس را کز هوا در سر دم دوزلف انداختیم سر به رعنائی میان بوستان بر سهی سرو چمن افراختیم با پتان در عرصه شطرنج عشق ای بسا ترد هوس را باختیم پس به میدان ملاحظت در جهان باره امید دل را تاختیم از جوانی شاخ و برگی چون نماد با شب دیوچور پیری ساختیم از این غزل و سایر اشعار او بر می آید که بسیار زیبا بوده، دیر زمانی زندگی کرده در پرسیالی وفات یافته پس از کشته شدن شیخ ابواسحاق و انقراض این سلسله، دوره شکوه شوهر دوم جهان هم که وزیر دربار ابواسحاق بوده، به سر می آید. و جهان ملک خاتون سال های پایانی عمر خود را در تنهایی و فقر در کنج مسجدی دور افتاده به سر می برد. و در گمنامی و انزوا از جهان رخت بر می بندد.